

۱۷۶۵۳

۲۰۸۸۱۸



اصفا

① نسخها طب

② تاریخ بادشاهان بحم در نهضت القلوب حمد الله
مستوفی قزوینی ایرانی ۱۳۵۰ هـ ق

③ رساله تهذیب الاخلاق ۱۳۴۵ هـ ق

④ رساله افضلیت پیغمبر علم السلام

⑤ تاریخ رستم الخوار

⑥ رساله امیر صوالیمن شیرازی درباره اما
که آن را اذایت قرآن استخوان غوده و نبوت
۱۳ اما م را از قرآن ثابت غوده

⑦ رساله فضیلت علم خط ۱۳۴۰ هـ ق

⑧ رساله مضامین جلال الدین محمد اصفهانی
موسوم به تحفۃ الوداد

⑨ تاریخ خط و خطا مان

⑩ ذبیحة الحقائق اما دعترا الی

⑪ رساله حوزة درباره شاهان قدیم ایران

۴۰
۱۵۵۵۰

۱۷۶۵۳

۲۰۸۸۱۸



اصفا

① نسخها طب

تاریخ بادشاهان عجم، ترجمه القلوب حواله
مستوفی قزوینی ابراهیم ۱۳۵۰ هـ

② رساله تفریب الاخلاق ۱۳۴۵ هـ

③ رساله افضلیت پیغمبر علیه السلام

④ تاریخ رسم الخط

⑤ رساله امیر صوالیه شیروازی درباره اما
که آن را از ابی قرآن استخوان نموده و بنویس
۱۳ امام را از قرآن ثابت نموده

⑥ رساله فضیلت علم خط ۱۳۴۰

⑦ رساله رضایع جلال الدین محمد اصفهانی

موسوم به تحفۃ الوداد

⑧ تاریخ خط و خطا مان

⑨ ذبیحة الحقائق امام عترت الی

⑩ رساله صفدر درباره شاهان قدیم ایران

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

Handwritten text in Arabic script, likely a manuscript or a page from a book. The text is dense and covers most of the page, with some marginalia visible on the right side. The script is cursive and appears to be from a historical period.

① ن
 ② م
 ③ د
 ④ م
 ⑤ د
 ⑥ م
 ⑦ د
 ⑧ م
 ⑨ د
 ⑩ م
 ⑪ د

بسم الله الرحمن الرحيم
 اعلم ان هذا هو الكتاب الذي اوتيت به من الله تعالى
 في حقك محمد بن عبد الله بن عبد المطلب
 في يوم الاثنين من شهر ربيع الاول سنة ثمان
 وثمانين من الهجرة النبوية
 في حقك محمد بن عبد الله بن عبد المطلب
 في يوم الاثنين من شهر ربيع الاول سنة ثمان
 وثمانين من الهجرة النبوية
 في حقك محمد بن عبد الله بن عبد المطلب
 في يوم الاثنين من شهر ربيع الاول سنة ثمان
 وثمانين من الهجرة النبوية

[illegible]

[illegible]

- ① ۱
 ② ۲
 ③ ۳
 ④ ۴
 ⑤ ۵
 ⑥ ۶
 ⑦ ۷
 ⑧ ۸
 ⑨ ۹
 ⑩ ۱۰
 ⑪ ۱۱

از یک بران ویت کرده اند و همه مردم را از آن منع است
که بکشد **بج** اول در میان شرف ابن علم نزدیک به صبر است
که هر صبری که مقصود از آن اصلاح جوهری باشد شرف آن علم است
بکه شرف صنایع و عالم نیز بکشد شرف آن جوهر است مثلاً صفت علم
عقل که مقصود از آن اصلاح بدن آن است شرف زبانت از علم
مطهری که غرض از آن اصلاح بدن نفس است از شرف نظری ثابت شد
که نفسان قطعاً نباید شرف زبن جوهری است از وجو دات این عالم
و زنی او در مراتب تفصیل و کمالات رعایت قوانین این علم است
پس این علم الهی من جمیع الوجو دات شرف علوم باشد زیرا که مقصود از آن
اشرف وجو دات است بکه در میان اشخاص یک صفت شاد است
بسیار است مثلاً اب دونه نازی را باب کینه بالایه بر او خوانند
که وضع مصری است که با شیخ نرم این عالم را که حوزو کیسان باشد و در
چ نوع از وجو دات آن مقدار رعایت است که در افراد آن و غیره باشد
در سه که یک شخص واحد با هر کس برابر باشد نفس است که خوب بود را با
کرده اند چه در اشخاص آن کی باشد شود که اثر تمام موجودات گفته شد
و او را با صد هزار کس مقابل توان کرد شخصی است که خیرین موجودات باشد
چنانکه الوف آن را در برابر آن کامل با و توان کرد صدق اینک علم لایحه
که خیر خیر البشریه برین است و علی علیه و آله با مرتبه و نیه او چنانست
و در مقام روض حضرت کلیم الله علی بن ابی طالب علیه السلام با مرتبه و نیه او چنانست
و در مقام روض حضرت کلیم الله علی بن ابی طالب علیه السلام با مرتبه و نیه او چنانست

- Handwritten Persian text from a manuscript, likely a historical or administrative document.

فصل اول در بیان اقسام اشیاء
اشیاء را به دو قسم تقسیم کرده اند اولی آنکه متعلق به نفس است و ثانی آنکه متعلق به غیر نفس است
در بیان اقسام اشیاء متعلق به نفس
اشیاء متعلق به نفس را به دو قسم تقسیم کرده اند اولی آنکه متعلق به نفس است و ثانی آنکه متعلق به غیر نفس است
در بیان اقسام اشیاء متعلق به غیر نفس
اشیاء متعلق به غیر نفس را به دو قسم تقسیم کرده اند اولی آنکه متعلق به نفس است و ثانی آنکه متعلق به غیر نفس است

- ۱- ف
- ۲- ا
- ۳- د
- ۴- د
- ۵- د
- ۶- د
- ۷- د
- ۸- د
- ۹- د
- ۱۰- د
- ۱۱- د

فصل دوم در بیان اقسام اشیاء
اشیاء را به دو قسم تقسیم کرده اند اولی آنکه متعلق به نفس است و ثانی آنکه متعلق به غیر نفس است
در بیان اقسام اشیاء متعلق به نفس
اشیاء متعلق به نفس را به دو قسم تقسیم کرده اند اولی آنکه متعلق به نفس است و ثانی آنکه متعلق به غیر نفس است
در بیان اقسام اشیاء متعلق به غیر نفس
اشیاء متعلق به غیر نفس را به دو قسم تقسیم کرده اند اولی آنکه متعلق به نفس است و ثانی آنکه متعلق به غیر نفس است

فصل اول در بیان اقسام اشیاء
اشیاء را به دو قسم تقسیم کرده اند اولی آنکه متعلق به نفس است و ثانی آنکه متعلق به غیر نفس است
در بیان اقسام اشیاء متعلق به نفس
اشیاء متعلق به نفس را به دو قسم تقسیم کرده اند اولی آنکه متعلق به نفس است و ثانی آنکه متعلق به غیر نفس است
در بیان اقسام اشیاء متعلق به غیر نفس
اشیاء متعلق به غیر نفس را به دو قسم تقسیم کرده اند اولی آنکه متعلق به نفس است و ثانی آنکه متعلق به غیر نفس است

مکتوبه فی حق کونیه و کتب نظریه و در اول حدیث کتاب بر اینست که در حدیث
که در اینست که در حدیث کتاب بر اینست که در حدیث کتاب بر اینست که در حدیث
نفس می گویند و دیده آن اولی که در حدیث کتاب بر اینست که در حدیث کتاب
می گویند و دیده آن اولی که در حدیث کتاب بر اینست که در حدیث کتاب
بر غیر هم می گویند و دیده آن اولی که در حدیث کتاب بر اینست که در حدیث کتاب
حق از اکل و در حدیث کتاب بر اینست که در حدیث کتاب بر اینست که در حدیث کتاب
نموده بود که هر که حرکت نفس می کند تحصیل علوم چنانچه چنانچه
از این حرکت نفس علم حاصل شود و چون که در حدیث کتاب بر اینست که در حدیث کتاب
چنانچه استخراج از حدیث کتاب بر اینست که در حدیث کتاب بر اینست که در حدیث کتاب
حرکت نفس می گویند و دیده آن اولی که در حدیث کتاب بر اینست که در حدیث کتاب
نموده و نفس شریف و حیث و در حدیث کتاب بر اینست که در حدیث کتاب
چنانچه استخراج از حدیث کتاب بر اینست که در حدیث کتاب بر اینست که در حدیث کتاب
این سه فضیلت حاصل شود از جمیع اینها فضیلت عدالت نوله کند و تمام
حکام و اتفاق است که اجناس فضایل منحصرت در این چهار قسم حکمت
و شجاعت و عدالت و در خاص مردم چنانکه غیر این چهار فضیلت حق
مع و پستایش نشود و کسانی که شرف نسب و بزرگی آبا و اجداد و پستایش
کنند و راجع بان می شود که بعضی با و خلاف ایشان را این صفات بوده و
بر کسی غیر این چهار فضیلت فخر و مباهات کند بکثرت مال و ثروت که حال
از این فضیلت شماره اهل عقل از انکار کنند و ان دعوی از و مستحق
که در حدیث کتاب بر اینست که در حدیث کتاب بر اینست که در حدیث کتاب

- ۱۰
- ۱۱
- ۱۲
- ۱۳
- ۱۴
- ۱۵
- ۱۶
- ۱۷
- ۱۸
- ۱۹
- ۲۰
- ۲۱
- ۲۲
- ۲۳
- ۲۴
- ۲۵
- ۲۶
- ۲۷
- ۲۸
- ۲۹
- ۳۰
- ۳۱
- ۳۲
- ۳۳
- ۳۴
- ۳۵
- ۳۶
- ۳۷
- ۳۸
- ۳۹
- ۴۰
- ۴۱
- ۴۲
- ۴۳
- ۴۴
- ۴۵
- ۴۶
- ۴۷
- ۴۸
- ۴۹
- ۵۰
- ۵۱
- ۵۲
- ۵۳
- ۵۴
- ۵۵
- ۵۶
- ۵۷
- ۵۸
- ۵۹
- ۶۰
- ۶۱
- ۶۲
- ۶۳
- ۶۴
- ۶۵
- ۶۶
- ۶۷
- ۶۸
- ۶۹
- ۷۰
- ۷۱
- ۷۲
- ۷۳
- ۷۴
- ۷۵
- ۷۶
- ۷۷
- ۷۸
- ۷۹
- ۸۰
- ۸۱
- ۸۲
- ۸۳
- ۸۴
- ۸۵
- ۸۶
- ۸۷
- ۸۸
- ۸۹
- ۹۰
- ۹۱
- ۹۲
- ۹۳
- ۹۴
- ۹۵
- ۹۶
- ۹۷
- ۹۸
- ۹۹
- ۱۰۰

مکتوبه فی حق کونیه و کتب نظریه و در اول حدیث کتاب بر اینست که در حدیث
که در اینست که در حدیث کتاب بر اینست که در حدیث کتاب بر اینست که در حدیث
نفس می گویند و دیده آن اولی که در حدیث کتاب بر اینست که در حدیث کتاب
می گویند و دیده آن اولی که در حدیث کتاب بر اینست که در حدیث کتاب
بر غیر هم می گویند و دیده آن اولی که در حدیث کتاب بر اینست که در حدیث کتاب
حق از اکل و در حدیث کتاب بر اینست که در حدیث کتاب بر اینست که در حدیث کتاب
نموده بود که هر که حرکت نفس می کند تحصیل علوم چنانچه چنانچه
از این حرکت نفس علم حاصل شود و چون که در حدیث کتاب بر اینست که در حدیث کتاب
چنانچه استخراج از حدیث کتاب بر اینست که در حدیث کتاب بر اینست که در حدیث کتاب
حرکت نفس می گویند و دیده آن اولی که در حدیث کتاب بر اینست که در حدیث کتاب
نموده و نفس شریف و حیث و در حدیث کتاب بر اینست که در حدیث کتاب
چنانچه استخراج از حدیث کتاب بر اینست که در حدیث کتاب بر اینست که در حدیث کتاب
این سه فضیلت حاصل شود از جمیع اینها فضیلت عدالت نوله کند و تمام
حکام و اتفاق است که اجناس فضایل منحصرت در این چهار قسم حکمت
و شجاعت و عدالت و در خاص مردم چنانکه غیر این چهار فضیلت حق
مع و پستایش نشود و کسانی که شرف نسب و بزرگی آبا و اجداد و پستایش
کنند و راجع بان می شود که بعضی با و خلاف ایشان را این صفات بوده و
بر کسی غیر این چهار فضیلت فخر و مباهات کند بکثرت مال و ثروت که حال
از این فضیلت شماره اهل عقل از انکار کنند و ان دعوی از و مستحق
که در حدیث کتاب بر اینست که در حدیث کتاب بر اینست که در حدیث کتاب

مکتوبه فی حق کونیه و کتب نظریه و در اول حدیث کتاب بر اینست که در حدیث
که در اینست که در حدیث کتاب بر اینست که در حدیث کتاب بر اینست که در حدیث
نفس می گویند و دیده آن اولی که در حدیث کتاب بر اینست که در حدیث کتاب
می گویند و دیده آن اولی که در حدیث کتاب بر اینست که در حدیث کتاب
بر غیر هم می گویند و دیده آن اولی که در حدیث کتاب بر اینست که در حدیث کتاب
حق از اکل و در حدیث کتاب بر اینست که در حدیث کتاب بر اینست که در حدیث کتاب
نموده بود که هر که حرکت نفس می کند تحصیل علوم چنانچه چنانچه
از این حرکت نفس علم حاصل شود و چون که در حدیث کتاب بر اینست که در حدیث کتاب
چنانچه استخراج از حدیث کتاب بر اینست که در حدیث کتاب بر اینست که در حدیث کتاب
حرکت نفس می گویند و دیده آن اولی که در حدیث کتاب بر اینست که در حدیث کتاب
نموده و نفس شریف و حیث و در حدیث کتاب بر اینست که در حدیث کتاب
چنانچه استخراج از حدیث کتاب بر اینست که در حدیث کتاب بر اینست که در حدیث کتاب
این سه فضیلت حاصل شود از جمیع اینها فضیلت عدالت نوله کند و تمام
حکام و اتفاق است که اجناس فضایل منحصرت در این چهار قسم حکمت
و شجاعت و عدالت و در خاص مردم چنانکه غیر این چهار فضیلت حق
مع و پستایش نشود و کسانی که شرف نسب و بزرگی آبا و اجداد و پستایش
کنند و راجع بان می شود که بعضی با و خلاف ایشان را این صفات بوده و
بر کسی غیر این چهار فضیلت فخر و مباهات کند بکثرت مال و ثروت که حال
از این فضیلت شماره اهل عقل از انکار کنند و ان دعوی از و مستحق
که در حدیث کتاب بر اینست که در حدیث کتاب بر اینست که در حدیث کتاب

فصل اول در بیان اقسام علم
علم را به دو قسم تقسیم می کنند اول علم حصولی و دوم علم عملی
علم حصولی آنست که در آنجا معلوم را به واسطه ادراک یا استدلال به دست آورند
و علم عملی آنست که در آنجا معلوم را به واسطه عمل به دست آورند
علم حصولی را به دو قسم تقسیم می کنند اول علم نظری و دوم علم کاربردی
علم نظری آنست که در آنجا معلوم را به واسطه ادراک یا استدلال به دست آورند
و علم کاربردی آنست که در آنجا معلوم را به واسطه عمل به دست آورند
علم نظری را به دو قسم تقسیم می کنند اول علم طبیعی و دوم علم ریاضی
علم طبیعی آنست که در آنجا معلوم را به واسطه ادراک یا استدلال به دست آورند
و علم ریاضی آنست که در آنجا معلوم را به واسطه عمل به دست آورند
علم کاربردی را به دو قسم تقسیم می کنند اول علم پزشکی و دوم علم فنی
علم پزشکی آنست که در آنجا معلوم را به واسطه ادراک یا استدلال به دست آورند
و علم فنی آنست که در آنجا معلوم را به واسطه عمل به دست آورند

۱
۲
۳
۴
۵
۶
۷
۸
۹
۱۰
۱۱
۱۲
۱۳
۱۴
۱۵
۱۶
۱۷
۱۸
۱۹
۲۰
۲۱
۲۲
۲۳
۲۴
۲۵
۲۶
۲۷
۲۸
۲۹
۳۰
۳۱
۳۲
۳۳
۳۴
۳۵
۳۶
۳۷
۳۸
۳۹
۴۰
۴۱
۴۲
۴۳
۴۴
۴۵
۴۶
۴۷
۴۸
۴۹
۵۰
۵۱
۵۲
۵۳
۵۴
۵۵
۵۶
۵۷
۵۸
۵۹
۶۰
۶۱
۶۲
۶۳
۶۴
۶۵
۶۶
۶۷
۶۸
۶۹
۷۰
۷۱
۷۲
۷۳
۷۴
۷۵
۷۶
۷۷
۷۸
۷۹
۸۰
۸۱
۸۲
۸۳
۸۴
۸۵
۸۶
۸۷
۸۸
۸۹
۹۰
۹۱
۹۲
۹۳
۹۴
۹۵
۹۶
۹۷
۹۸
۹۹
۱۰۰

فصل دوم در بیان اقسام علم
علم را به دو قسم تقسیم می کنند اول علم حصولی و دوم علم عملی
علم حصولی آنست که در آنجا معلوم را به واسطه ادراک یا استدلال به دست آورند
و علم عملی آنست که در آنجا معلوم را به واسطه عمل به دست آورند
علم حصولی را به دو قسم تقسیم می کنند اول علم نظری و دوم علم کاربردی
علم نظری آنست که در آنجا معلوم را به واسطه ادراک یا استدلال به دست آورند
و علم کاربردی آنست که در آنجا معلوم را به واسطه عمل به دست آورند
علم نظری را به دو قسم تقسیم می کنند اول علم طبیعی و دوم علم ریاضی
علم طبیعی آنست که در آنجا معلوم را به واسطه ادراک یا استدلال به دست آورند
و علم ریاضی آنست که در آنجا معلوم را به واسطه عمل به دست آورند
علم کاربردی را به دو قسم تقسیم می کنند اول علم پزشکی و دوم علم فنی
علم پزشکی آنست که در آنجا معلوم را به واسطه ادراک یا استدلال به دست آورند
و علم فنی آنست که در آنجا معلوم را به واسطه عمل به دست آورند

۱
۲
۳
۴
۵
۶
۷
۸
۹
۱۰
۱۱
۱۲
۱۳
۱۴
۱۵
۱۶
۱۷
۱۸
۱۹
۲۰
۲۱
۲۲
۲۳
۲۴
۲۵
۲۶
۲۷
۲۸
۲۹
۳۰
۳۱
۳۲
۳۳
۳۴
۳۵
۳۶
۳۷
۳۸
۳۹
۴۰
۴۱
۴۲
۴۳
۴۴
۴۵
۴۶
۴۷
۴۸
۴۹
۵۰
۵۱
۵۲
۵۳
۵۴
۵۵
۵۶
۵۷
۵۸
۵۹
۶۰
۶۱
۶۲
۶۳
۶۴
۶۵
۶۶
۶۷
۶۸
۶۹
۷۰
۷۱
۷۲
۷۳
۷۴
۷۵
۷۶
۷۷
۷۸
۷۹
۸۰
۸۱
۸۲
۸۳
۸۴
۸۵
۸۶
۸۷
۸۸
۸۹
۹۰
۹۱
۹۲
۹۳
۹۴
۹۵
۹۶
۹۷
۹۸
۹۹
۱۰۰

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible]

خبر باید بدیدند تا بر او حاکمانند و در طعام خوردن شکر و نمک و
 سایر کردن بزرگستان داشت او شود و باید که کودکان بزرگ زاده و کج می کرد آن غریبه
 را شرف باد آید که چو چنان میل با او هم در کتب او باشند و چنانچه در کتب
 ما او شک دل نشود و آداب ایشان فرا گیرد و چون ایشان را بپندارت به با خا غریبه
 و عیب او در تعلیم و آداب بخیزاند و باید که معلم او محاسن و عیب او را بداند
 و برترند به اخلاق و آداب کودکان قادر باشد و بخواهد و بپندارت
 در وقت دعوت و ناموس و خوش طبع و بزرگ تمام و ابعثات حسن و جامع از آن
 برصوف بود و در اخلاق از دال و مردم فرمایند و آخر از غریبه دوری و غرضش
 تعلیم اگر معلم اطفال را بگوید تا در پیش حسن تعلیم خیرتی بزند بفرماند او را که
 نشد که آن طفل مردم تا فعل العقل ضعیف و در علم و مهارت که بیاید نه زرافه و در اول
 اول از یک یا چند چشم نامی عظیم و ضرب بر نه دم و دم طفل را از او برهانند
 از آن آید که در دود که در هم و در بار در نظر طفل وارد شود و در آن
 که او را در چشم طفل را از رسم افعی بزرگ و هر چند وقت اجازت باری
 و نه بر خط آنکه باری حمل بود و از نو معاد که در زنده بر طاعت و این بر کار هیچ
 و معلم بطریق صورت و آداب چنانچه بلیت و طاعت ایشان و نظر او
 عظیم معتبر باشد و این آداب از چه کسی بگویند و از چه زمانی که از آن
 بگویند این آداب بیک فصاحت و از خبر از روز و این تا بدید و بپندارت
 تری کند که در دنیا به صحت فضل از روزگار کند زنده در در حق تعلیم چرا که
 مقیم با و دال بانی و جوار رحمت کریم قدیم باشد و در هر باشد و در هر
 در هر

[illegible]

① ② ③ ④ ⑤ ⑥ ⑦ ⑧ ⑨ ⑩ ⑪ ⑫ ⑬ ⑭ ⑮ ⑯ ⑰ ⑱ ⑲ ⑳ ㉑ ㉒ ㉓ ㉔ ㉕ ㉖ ㉗ ㉘ ㉙ ㉚ ㉛ ㉜ ㉝ ㉞ ㉟ ㊱ ㊲ ㊳ ㊴ ㊵ ㊶ ㊷ ㊸ ㊹ ㊺ ㊻ ㊼ ㊽ ㊾ ㊿

از او ظاهر شود و پیش مردم غیر از دست دردی برهنه کند و از او
ماناف هیچ صاحب برهنه کند هر چند که ملوث باشد و با هیچکس از اهل
مجلس کبرایت و کریم ظاهر نشد و اگر در کسی چیزی در ظاهر داشت به سر می
خنان کند که اهل مجلس بر آن وقوف یابند و در مجلس حدیث کنند خواه در صورتی که
آنستند و خواه با و از دیگر در مجلس اردویی که بعد از آن باشد که در صورتی که
که مردم از آن حدیث و مان قرار میدهند و آب طعام خوردن او
باید که هر دو دست و دهن و بینی پاک کند و بعد از آن کفن و خضه
باید که خضه و چون کفن را باید نشیند پیش از دیگران دست طعام
در از کند مگر که نیران یعنی حصه باید و چون طعام خوردن دخول شود
دست و جامه آلوده کند و از دست راست زخمیه بگذرد و در و چون لقمه
در دمان کند باید که در هر یک چهار فرسخ کند و لقمه در که بگیرد و خورد
نیز باشد و با انواع طعام نظر کند و طعام را بنویسد و اگر در بین طعام
آنکه بود بر آن چیزی باشد بلکه بدگران باشد و بر لقمه مردم نظر کند و اگر
چون برده باشد مانند شخوان غیره بالای مان و خضره کند از و اگر در
که انداختن آن بستر شود شخوان بدین جایه برد و دیگر از دیگران بپسندیده و
خود از کباب آن کند و طعام پیش خود خورد و بقیه طعام پیش آن کند
که اگر کسی بقیه طعام او تناول کند غنفر نکند و پیش از دیگران فارغ نشود و اگر در
دیگران است بزرگترین او نیز دست خود را بر آرد که شستن باقی باشد
کرد و وضعی که مردم بکانه باشند و بعد از آنکه از خوردن فارغ شود و خفته

الحمد لله الذي جعل في كل شيء
دلالة على قدرته وكرمه

[illegible]

وکل است ستمه نامه و باید این ستمه دعا را این دانی و او دانی عبد الله بن محمد
 و او دانی طلب و حشمت بن طاهر و خود را این آیه که چنان در فراق تو
 نبوی که در ستمه نامه من و خیر و شرف و بی و راید و بی که شتم کشیده حق که ای فرزند حق خداوندی
 از فرخنده برای کسی خیرت نمود چنانکه شتم کشیده برای من و خیر از فرخنده حق که ای فرزند حق خداوندی
 نبوی که در ستمه نامه من و خیر و شرف و بی و راید و بی که شتم کشیده حق که ای فرزند حق خداوندی
 فصل اول ستمه کل از منم غیر فقه صاحب نه لایم و او دانی که شتم کشیده حق که ای فرزند حق خداوندی
 که مردی از فرخنده پرورش داده بود و که شتم کشیده حق که ای فرزند حق خداوندی
 از او بر کشش که به خیرت فغانه و بی و شرف و بی و راید و بی که شتم کشیده حق که ای فرزند حق خداوندی
 ستمی از فرخنده پرورش داده بود و که شتم کشیده حق که ای فرزند حق خداوندی
 او دانی که شتم کشیده حق که ای فرزند حق خداوندی
 که در ستمه نامه من و خیر و شرف و بی و راید و بی که شتم کشیده حق که ای فرزند حق خداوندی
 خیرت کرده بود که به خیرت فغانه و بی و شرف و بی و راید و بی که شتم کشیده حق که ای فرزند حق خداوندی
 خیرت فغانه و بی و شرف و بی و راید و بی که شتم کشیده حق که ای فرزند حق خداوندی
 که در ستمه نامه من و خیر و شرف و بی و راید و بی که شتم کشیده حق که ای فرزند حق خداوندی
 خیرت کرده بود که به خیرت فغانه و بی و شرف و بی و راید و بی که شتم کشیده حق که ای فرزند حق خداوندی
 خیرت فغانه و بی و شرف و بی و راید و بی که شتم کشیده حق که ای فرزند حق خداوندی

...والتاريخ ...

مجلس اول در بیان احوال و حال

در این کتاب که در خواص صاحب دیوان لغز خیز خود میرزا ابوالحسن
 در خمر که یکم ایوار بوده نوشته است فرزند دیندار ابوالحسن بن ابوالحسن
 بدایت فصیح موفی بوده بد آن که چنین مطلع فاعله که ارباب فضل و کمال
 و درجای کمال و دانش و در درجه و درجه خود را بگویند و در این کتاب
 که در این کتاب که در خواص صاحب دیوان لغز خیز خود میرزا ابوالحسن
 در خمر که یکم ایوار بوده نوشته است فرزند دیندار ابوالحسن بن ابوالحسن
 بدایت فصیح موفی بوده بد آن که چنین مطلع فاعله که ارباب فضل و کمال
 و درجای کمال و دانش و در درجه و درجه خود را بگویند و در این کتاب
 که در این کتاب که در خواص صاحب دیوان لغز خیز خود میرزا ابوالحسن
 در خمر که یکم ایوار بوده نوشته است فرزند دیندار ابوالحسن بن ابوالحسن
 بدایت فصیح موفی بوده بد آن که چنین مطلع فاعله که ارباب فضل و کمال
 و درجای کمال و دانش و در درجه و درجه خود را بگویند و در این کتاب

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[The page contains dense handwritten Persian script in a cursive style, likely from a historical manuscript. The text is arranged in approximately 18 horizontal lines across the page. Due to the extreme density and slant of the handwriting, the specific words are largely illegible. The ink appears dark brown or black on aged paper.]

[illegible]

سبعه اند و دوازده برج و دلاست باشد که اول در ایشان بر آن دوران غایت
این وجهی است شریف و نکته لطیف و در این است شایق اکثر مشایخ
صوفیه مثل شیخ غلام محی الدین عراقی و غیره که در مشروبات فرموده که از این
اثنی عشر و نه شایع فقره دانی عشر بر وجهی مثال الهی و دلاست اثناعشر و شایع
نور الدین افندی رحمه الله این معنی را نظم آورده است چنانکه است کلام
دوازده مثال که آفتاب در آن دوازده سوله بر آسمان دلاست
دوازده برج اند چنانکه نبوت همه در این کلام فصاحت آینه روی
احمدی سرگشت برکت زائمه او دوازده مثال مثل دوازده ماه
و دوازده گوشت بافتاب نبوت نموده استقبال ستارگان سپهر
دلاست و شرف اند که این است زلفشان و خرق و بال و رباب
نبوت صد و این پنجم مثال صورت تفضل اند از اجزاء و در همان
از جمله وجه انحصار و کسب و دوازده که گویست که نور دلاست را
می نماید و لهار و بوی حق ایجاب که نور آفتاب و ماه و زائمه غلابی در این
و مضایق و مثال نوری که با دی البصارت دوازده برج پس شایع است
که هکله نوری که با دی البصارت چنین باشد و از چنانکه شریف مفهوم میشود که
و آن این است که هزار بافته و در احادیث وارد شده که عامل از حق خویش
و حوت آخر برج است پس مضر به آن باشد که عامل از حق آخر برج است
است که عامل تعالی مصالح او این اهل لایق است تقیام است و او در
از جمله وجه انحصار و کسب و دوازده که گویست که نور دلاست را

در این مقام که می فرمودند و در آن
فردا روز بزرگوار را در آن
با این کیفیت که در آن
از آن وقت که در آن
عن آن وقت که در آن
و از آن وقت که در آن

[illegible]

Handwritten text in Arabic script, likely a signature or date, located at the bottom of the page.

سلام می است بر من و این عهد است و در این روز و در این سال
و هر یک از این دو اصل هر یک از دوازده حضرت و امام را نشان داد و در این
پس بنابر آنست که هر که بخواهد از این دو اصل شش دوازده باشد چون
عدد چهلین و نه باشد آن حضرت که الله بخواهد از این دو اصل و از این
سجده است آن دو را در هر یک از این دو اصل و در هر یک از این دو اصل و در هر یک از این دو اصل
آن را که این واجب بود و در این روز و در این سال و در این سال و در این سال
بر این دو واجب است و در این روز و در این سال و در این سال و در این سال
که دوازده است و در این روز و در این سال و در این سال و در این سال
در این روز و در این سال و در این سال و در این سال و در این سال
مستور است که این منی بر خیزد و در این روز و در این سال و در این سال
و در این روز و در این سال و در این سال و در این سال و در این سال

و از این طریق چنانچه در آن زمان معلوم شد که این سبب در همه که هر که از او و از بعضی از
کتابها باشد از فرستادن این سبب پس اولی که در صفت فرستادن او را داشته باشد
باید خواند و بخواند و در کتاب این خبر در کتب که در صفت فرستادن او
و از او خبر میدهند که بعد از آنکه کرده اگر چه در تحقیق فرستادن از بعضی
پس در بعضی خبر در کتب که در او باشد نسبت به بعضی سبب فرستادن او
در هر که از این سبب مانند دو خط اند که از هر که در بعضی خبر شده باشد و در بعضی
که خط اند این خبر نسبت به بعضی خط آخر از آنکه از او خبر و هر که از او خبر
از هر که خبری نامند و از او باشد این وجه که محمد بن عبد الله بن عبد الله

Handwritten text in Persian script, likely a continuation of the historical account, mentioning various figures and events.

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

فان شربت...
ادب...
ادب...
ادب...

و اما در این کتاب...
و اما در این کتاب...
و اما در این کتاب...
و اما در این کتاب...

و اما در این کتاب...
و اما در این کتاب...
و اما در این کتاب...
و اما در این کتاب...

و اما در این کتاب...
و اما در این کتاب...
و اما در این کتاب...
و اما در این کتاب...

و اما در این کتاب...
و اما در این کتاب...
و اما در این کتاب...
و اما در این کتاب...

فان شربت...
ادب...
ادب...
ادب...

و اما در این کتاب...
و اما در این کتاب...
و اما در این کتاب...
و اما در این کتاب...

و اما در این کتاب...
و اما در این کتاب...
و اما در این کتاب...
و اما در این کتاب...

و اما در این کتاب...
و اما در این کتاب...
و اما در این کتاب...
و اما در این کتاب...

و اما در این کتاب...
و اما در این کتاب...
و اما در این کتاب...
و اما در این کتاب...

جان فاضل...
آنکه بوی ریگان دارد و نوع از آنکه گویند که پسته کب ابدان می نویسد
پس که این است که خطها ترک کرده اند و بهین گفتا نموده اند پس نسخ
و دیگر خطها شش قسم است را توفیق خوانند از جهت آنکه بعضی از آن دور است
و بعضی سطح پس بین سبب توفیق شناختنی با معنی و کوفی دارد و دیگر که گفتا
سجوات و توفیقات را بهین خط می نویسند قسم چهارم را رقايع نام نهادند
از جهت آنکه در آنوقت رقايع را بهین خط می نوشتند قسم پنجم را ریگان گویند
و تعریف او شده قسم ششم را نسخ گویند و ذکر این بیشتر گفتیم و بعضی قیام
خط را بهین گفتا نموده و طول را یک قسم نهادند چنانکه شاعر گوید **سطح**
طول و محقق در رقايع و ریگان نسخ است که گفتا او توفیق نوشت
اما در اصل وضع شش است و از جهات پسته گرفته اند پس هر سه است
ازین شش قسم بدون نیست از جهت آنکه هر خطی را ازین خطوط که بقلم قوی کتب
کنی طول را بنویسد و اگر بقلم باریک نویسی شمار کرد پس بهین دلیل قسم خطها
باشد و اگر قیام خط را با رقايع قلم وضع کنیم پس آن را صد و عدد باشد پس
معلوم شد که قیام خط بهین شش است و هر یکی را اصول و قاعده نام نهادند که
پان از اصول دیگر خطوط ممتاز می شود چنانکه ذکر کرده شد خط و بیان هر حرف
از حروف مفروده بر طریق علی بن مقف و جمیع اصول و فروع خط را بقدر امکان
جمال الدین باقوت در یک بیت بر سبیل اجمال آورده اصول و ترکیب
و کسب و تسدید **اصور و شمیر و نزول و ارسال** قال امیر المومنین علیه السلام
اعلم ان الخط مخفی فی تعلیم الاستاد و جوامع فی کتب المشق و

و ترکیب المركبات و بقاء علی المسلمی ترک المنهيات و حافظه
و اصل فی معرفه المفردات و المركبات به انک اصل خط نقطه است
هرگاه و نقطه را بهین پوستی خط شد پس بین سبب حروف بنقطه بیان خواهیم
کرد چون تفصیل تعلیم خط محقق را نوشته و خط محقق در این زمان متداول
و معمول نمی باشد شروع بتفصیل آن شد و در بیان قلم گرفتن و درج نهادن
در اندن و در خوش قلم به انکه کاتب با حسی و دشتن این فن از بهر کوفتتر
قواعد این علم که واقع شود و از هر حرف که قلم را نه ضعیفی و خط نباید جزئی
که از بالا بر می کشی باید اعتماد بر قلم کنی و قلم در زیر آری و این قلم را نه در
معدود مگویند و از بر سر قلم نمی چنانچه حرف بالا را نه هم زیر آری و این قلم
را نه در آن قول گویند پس حرفی که از جانب یسار جانب یسار کشی اعتماد
بر حرف و حسی و خطی که از جانب یسار جانب یسار کشی اعتماد بر طرف راستی
و خطی که از بالا بر می کشی اعتماد بر طرف راست کنی مثل لام و الف و اگر در آن
ببالا کشی مثل کاف مخفی گردد و وسط خط واقع شود اعتماد بر طرف چپ و خطی که
مستقیم کنی مثل جیم یا سین یا فای یا قاف یا نون اعتماد و تسدید قلم کنی
و هرگاه که حرفی را شمر کنی باید اعتماد بر طرف و حسی کنی و هر حرفی که در وسط
گذازد واقع شود تسدید قلم نویسی آنچه بقدر و نقطه هر قاعده می شود باید که تمام
قلم معدود و نزول کنی اما بهرگاه که هرگاه دو کلمه مرکب چنان نویسد که اگر حروف از
یکدیگر کشیده مفروقات آن کلمه در اصول ضعیف و بی قاعده و نباشد و هرگاه که
تلفظ مرکب با هم ترکیب کنی باید که قاعده را رعایت کنی و اگر خطی را

رکب بوی دکان واد و و نچ از آنجه گویند که بشرکت ایدان می نویسد
 پس که اینجاست که خطها ترک کرده اند و بهین گفته اند و بهین نسخ
 و هر خط باشد قسم قسم را تویق خوانند ازجه آنکه نصفی از آن دور است
 و نصفی سطح پس بین سبب تویق مشابهتی با معنی و کوفی دارد و دیگر آنکه قضا
 بجوالت و تویقات را بهین خط می نویسند قسم چهارم را راقع نام نهادند
 که در آن خطها

قول ابن عباس العلم الاصل الف لام حی
 بحکم و قول ابن مسعود لا یومض الف لام الا بحکم
 علیه الحدود و رواه احمد الا شرفی سننه
 و فی التراویح و مسائل السنن و غیره
 اما متکف فیها مشایخ بلخ و به احمد نصر ابن کسری
 کما فی البزار و س - عمدة السالکین


معلوم شد که بیام خط همین سنن است و هر یکی را اصول و قاعده نام نهادند که
 بیان از اصول دیگر خطوط ممتاز شد و چنانکه ذکر کرده شد و بیان هر حرف
 از حروف مفروده بر طبقه علی بن مقف و مجموع اصول و فروع خط را قاعده الکتبه
 جمال الدین یاقوت در یک بیت بسبیل اجمال آورده اصول و ترکیب
 و ذکر آنست و تسویه صعود و تنمیه و نزول و ارسال قال امیرالمؤمنین علیه السلام
 اعلم ان الخط مخفی فی تعلیم الاستاد و قوامه فی کشف المشق و

ترکیب المربکات بقاءه علی المسلمانی ترک المهنیات و حافظه
 و اصل فی معرفه المفردات و المربکات به آنکه اصل خط نقطه است
 هرگاه دو نقطه را بهم پیوستی خط شد پس بین سبب حروف بنقطه بیان خواهیم
 کرد چون تفصیل تعلیم خط محقق را نوشته و خط محقق در این زمان متداول
 و معمول نمی باشد شروع بتفصیل آن شد و در بیان قلم گرفتن و درج نهادن
 و راندن و گردش قلم به آنکه کتاب را بهین است و این فن از بهر آنکه بیشتر

قواعد این علم که واقع شود و اما از هر حرف که قلم را نه نصفی و خط نباید خطی
 که از بالا بر یک کشی باید اعتنا و بر قلم کنی و قلم در زیر براری و این قلم راندن را
 صعود و میگویند و باز بر قلم نمی چنانچه حرف بالا رانده هم زیر بری و این قلم
 راندن را نزول گویند پس حرفی که از جانب یمن بطرف یسار کشی اعتنا و بر قلم کنی
 بر طرف و حشی و هر خطی که از جانب یسار بجانب یمن کشی اعتنا و بر طرف کنی
 و هر خطی که از بالا بر یک کشی اعتنا و بر طرف رست کنی مثل لام و الف و اگر در آن صعود و نزول

به بالا کشی مثل کاف مخفی که در وسط کلمه واقع شود اعتنا و بر طرف چپ و هر خطی که
 متصف کنی مثل جم بعین یا سین یا فایا قاف یا نون اعتنا و بشیله قلم کنی
 و هرگاه که حرفی را استمره کنی باید اعتنا و بر طرف و حشی کنی و هر حرفی که در وسط
 کلمه واقع شود بشیله قلم نویسی و آنچه بقدر دو نقطه مرتفع میزند و باید که تمام
 قلم در نزول کنی اما به آنکه هرگاه دو کلمه مرکب چنان نویسد که اگر حروف از
 یک کلمه متفرقات آن کلمه در اصول ضعیف و بی قاعده نباشد و هرگاه که
 قلم مرکب با هم ترکیب کنی باید که قاعده را رعایت کنی که هر کسی خط آید که

[illegible][illegible]

 جمهوری اسلامی ایران شماره ثبت کتاب		۷۰۸۸۱۸
کتابخانه مجلس شورای اسلامی		
کتاب	
مؤلف	
مترجم	
شماره قفسه	۱۷۷۸۲	



۱۱۱۱